**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020704**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسات قبل در مورد مواردی که زکات واجب است روایات را خواندیم، در مورد بعضی از روایات یک توضیحاتی می‌دادیم بعضی‌هایش چون از حافظه ذکر کرده بودم نیاز به یک اصلاح‌طوری هست. این روایتی از روایات بحث یکی از روایات، روایت محمد بن طیار بود، روایت یازدهم باب، عن عبد الله بن بکیر عن محمد بن الطیار، در تهذیب محمد بن الطیار هست، در نسخۀ استبصار محمد بن جعفر الطیار هست. این ظاهرا جعفر زائد هست و محمد بن الطیار هست. دو نفر پدر و پسر هستند که در میان روات هستند، که پدر متکلم معروفی بوده با لقب طیار خیلی وقت‌ها ازش یاد شده. در بعضی جاها به نام محمد، در بعضی جاها هم با لقب ابن الطیار از پدر یاد شده، در رجال کشی رقم ۶۵۱:

«هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(ع) مَا فَعَلَ ابْنُ الطَّيَّارِ قَالَ، قُلْتُ مَاتَ، قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ لَقَّاهُ نَضْرَةً وَ سُرُوراً فَقَدْ كَانَ شَدِيدَ الْخُصُومَةِ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.»

شبیه این هم از طریق ابی جعفر الاحول وارد شده «أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ: مَا فَعَلَ ابْنُ الطَّيَّارِ فَقُلْتُ تُوُفِّيَ،» بعد حضرت ترحم کردند بر این ابن الطیار.

صاحب قاموس الرجال، در رجال شیخ در باب اصحاب الصادق محمد بن عبد الله الطیار را ترجمه کرده، در اینجا محمد بن جعفر الطیار در به نقل استبصار وارد شده ولی در تهذیب

**شاگرد:** استبصار ندارد جعفر. استبصار محمد الطیار

**استاد:** نقلی که اینجا جامع الاحادیث از استبصار نقل کرده محمد بن جعفر نوشته صا خ، احتمالا یعنی نسخه بدلی از استبصار، در بعضی از نسخ استبصار محمد بن جعفر الطیار. به نظر می‌رسد که این محمد بن الطیار بوده، طیار چون جعفر طیار معروف بوده، کلمۀ الطیار را که ناسخ دیده ذهنش رفته به جعفر طیار، کلمۀ جعفر ناخودآگاه اضافه شده. صاحب قاموس الرجال می‌خواهد اصرار دارد که بگوید که اصلا این محمد خودش طیار بوده و پسرش حمزه آن ابن الطیار هست. ولی و این مثلا دو تا سندی هم در رجال کشی هست که در مورد پدر ابن الطیار تعبیر شده اینها محرف است، ولی ظاهرا مشکل است ما محرف بودن را اثبات کنیم. به نظر می‌رسد همچنان که در کلمات وحید بهبهانی هست، عبد الله اصلش طیار بوده بعد این طیار هم به عبد الله اطلاق می‌شده هم به محمد اطلاق می‌شده هم به حمزه، و محمد به اعتبار این که خودش طیار اطلاق می‌شده الطیار بهش می‌گفتند هم به اعتبار این که پدرش هم الطیار بوده ابن الطیار هم تعبیر می‌شده. ولی ظاهرا ابن الطیار مشهورتر آن که به عنوان ابن الطیار مشهورتر است و نوعا ابن الطیار مراد او هست پسر این حمزه است. علی ای تقدیر این محمد بن الطیار هست و دلیل خیلی روشنی نداریم همۀ این موارد، چندین جا محمد بن الطیار وارد شده، یکی در محاسن هست، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۳، رقم ۹۲، محمد بن الطیار، قال قال لی ابو جعفر علیه السلام تخاصم الناس قلت نعم.

یکی هم همین مورد که هم در تهذیب به این شکل وارد شده هم در بعضی نسخ استبصار هم در مقنعه ۲۳۵، همۀ اینها محمد بن الطیار هست، مختصر بصائر، ۱۱۰، آن هم محمد بن الطیار هست. آن دو مورد سند رجال کشی را هم عرض کردم. به نظر در تصحیح اعتقادات الامامیة هم صفحۀ ۷۱ محمد بن الطیار تعبیر کرده در ضمن متکلمین آورده، البته آنجا هم محمد بن طیار دارد هم بعدش روایتی که همین روایت مورد بحث ما هم دارد و قال علیه السلام و قد بلغه موت الطیار رحمه الله و قال رحم الله الطیار و لقاه نضرة و سرور لقد کان شدید الخصومة عنا اهل البیت.

به نظر می‌رسد این مجموعۀ محمد بن طیارهایی که هست این را بخواهیم بگوییم همه‌اش غلط است و اینها خیلی دلیل قاطع، نمی‌خواهم بگویم حتما هم درست است ولی به حسب ظاهر این مقدارها را ما باید درست تلقی کنیم و آن توجیهی که این اصلش مال جد بوده عبد الله بوده، طیار، بعد این لقب به فرزندان هم سرایت کرده این به نظر درست‌تر می‌آید. این یک عبارت.

عبارت دیگر روایت ۱۳ بود جعفر بن محمد حُکَیْم عن جمیل دراج، این کلمۀ حُکَیْم ظاهرا باید حُکَیْم باشد، حَکیم اسم خداست در مورد بنده‌ها عبد الحَکیم یا حُکَیْم می‌گذاشتند، مثل کریم، سابق‌ها کریم نمی‌گذاشتند عبدالکریم، عبد الکریم بن عمرو الخصعمی، کریم به کرّام در موردشان تعبیر می‌شده. حتی اسم فرزند حضرت زهرا هم مُحْسِن نیست، مُحَسِّن است، در کتب ضبط تصریح شده مُحَسَّنِ بن علی بن ابی طالب، حتی ضبطش هم کردند کَمُحَدِّث، مُحَسِّنْ کَمُحَدِّث هست، به این شکل ضبط شده این هم

**شاگرد:** حَکیم هم خب خیلی ضبط کردند، این که اسم دار قطبی ماجیلویه همه می‌گویند حکیم، کسری یا کسریون است حالا حُکِیْم‌ها چند نفر می‌شمارند، مثل حُکِیْم بن جبلة، مثل معاویة بن حُکِیْم.

**استاد:** حالا آن را می‌بینم بعد می‌بینم عرض می‌کنم. البته اینها یک سری‌اش شاید اگر بعضی چیزها مثل کریم و رحیم و اینها این که اسم خداوند تبارک و تعالی باشند شاید بیشتر چیز باشد، ممکن است حکیم اینقدر نسبت به این که اسم خدا هست چیز نداشته باشد، چون اصلش این است که اینها نام‌های خداوند هستند، نام‌های خداوند را روی بنده‌ها یا به صورت مصغَّر می‌گذاشتند مثل حُمِیْد، حَمید هم، حُمِید کم گذاشته می‌شده، و امثال اینها. حالا این را می‌بینم بعد حالا فعلا دارم از باب ذوقی حرف می‌زنم. این هم حالا، علی ای تقدیر جعفر بن محمد عن حُکَیْم یا عن حکیم غلط است، جعفر بن محمد بن حَکیم است، حالا یک چیزی یادم رفت در آن دیروز که همان بحث قبلی این حمزة بن محمد الطیار یک روایتی بود حالا به تناسب ایام این روایت را هم بخوانم بد نیست، بعد جمیل بن دراج در رجال کشی رقم ۶۳، رقم ۱۱۳ هست که:

«جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ، قَالَ ذَكَرْنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَحِمَهُ اللَّهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ، قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَوْماً مِنَ الْأَيَّامِ ابْسُطْ يَدَكَ أُبَايِعْكَ! فَقَالَ أَ وَ مَا فَعَلْتَ»

محمد بن ابی بکر آمده بیعت مجدد کرده.

«فَقَالَ أَ وَ مَا فَعَلْتَ قَالَ بَلَى، فَبَسَطَ يَدَهُ، فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُكَ وَ أَنَّ أَبِي فِي النَّارِ.»

در واقع این اضافه را گویا، من دیروز در جلسه که داشتم می‌گفتم احتمال زیاد این محمد بن ابی بکر این مطلب را از مهدی مولا عثمان یاد گرفته، در شرح حال مهدی مولا عثمان در رجال کشی هست که مهدی مولا عثمان در جایی که محمد ؟؟؟ هم بود به امیر المؤمنین گفتش که بیعت کرد با حضرت و گفت و ابرئ من فلان و فلان و فلان، و این در بیعتش بحث تبری را هم گنجاند. گویا محمد بن ابی بکر وقتی به آن رسید خب چرا ما عقب بمانیم؟ من هم بگذار همچین روایتی بکنم. و این البته این روایت از جهت سندی‌اش خود این روایت به تنهایی معتبر نیست، حمزة بن محمد اثبات وثاقتش مشکل است در سندش هم زحل هست مشکل است، ولی این مضمونش به سند معتبر وارد شده، حالا این با این تفصیل نه، بایع علی البرائة من ابیه، بر مبنای برائت از پدرش، بیعت در سند صحیح السند هست، آن در رجال کشی. یک چیز دیگر هست بایع علی البرائة من الثانی، مجموع اینها شاید سه بار بیعت کرده، یک بار بیعت عادی، یک بار بیعت علی البرائة من ابیه، یک بار هم بیعت علی البرائة من الثانی. اینجوری گویا مجموعا استفاده می‌شود.

این جعفر بن محمد، این «عن» که اینجا هست غلط است «بن» درست است، جعفر بن محمد بن حُکِیْم یا حَکیم فراوان این سند در جاهای مختلف وارد شده، آدرس‌هایش کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۰۲، رقم ۲، تهذیب جلد ۱، صفحۀ ۴۰۲، رقم ۱۲۵۶، جلد ۴، رقم ۵، رقم ۱۰، صفحۀ ۷، رقم ۱۸، صفحۀ ۶۰، ۱۶۰ و خیلی زیاد، موارد مکرر دیگری هست که علی بن حسن بن فضال عن جعفر بن محمد حَکیم یا حُکِیْم عن جمیل بن دراج روایت نقل می‌کند.

عرض کردم روایت‌های فراوانی داریم که ازش استفاده می‌شود که زکات در ۹ چیز هست و پیغمبر از سائر اصناف عفی کردند، ولی از آن طرف یک سری روایاتی داریم که ازش استفاده می‌شود که نه مطلب این شکلی نیست. یکی از این روایت‌ها روایت زراره هست، قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام فی الذرة شیء فقال لی الذرة و العدس و السلت و الحبوب فیها مثل ما فی الحنطة و الشعیر

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الذُّرَةِ شَيْ‌ءٌ قَالَ لی الذُّرَةُ وَ الْعَدَسُ وَ السُّلْتُ وَ الْحُبُوبُ فِيهَا مِثْلُ مَا فِي الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ كُلُّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ فَبَلَغَ الْأَوْسَاقَ الَّتِي تَجِبُ فِيهَا الزَّكَاةُ فَعَلَيْهِ فِيهِ الزَّكَاةُ.»

خب این، روایت دیگر روایت ابی مریم هست، این دو ؟؟؟ روایت ابی مریم که روایت دوم هست موثقه است که حالا شاید بتوانیم موثقه آن را بدانیم، سندش حُمِید بن زیاد عن ابن سماعة عن من ذکره عن ابان عن ابی مریم عن ابی عبد الله علیه السلام.

عمن ذکره الآن نمی‌دانم این را می‌شود درستش کرد یا نمی‌شود درستش کرد، حالا این خیلی مهم نیست، مهم روایت صحیحۀ محمد بن مسلم است. صحیحۀ محمد بن مسلم که روایت پنجم باب هست:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ ع عَنِ الْحُبُوبِ مَا يُزَكَّى مِنْهَا قَالَ الْبُرُّ وَ الشَّعِيرُ وَ الذُّرَةُ وَ الدُّخْنُ وَ الْأَرُزُّ وَ السُّلْتُ وَ الْعَدَسُ وَ السِّمْسِمُ كُلُّ هَذَا يُزَكَّى وَ أَشْبَاهُهُ.»

این هم این تعبیر.

بعد: «حَرِيزٌ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ وَ قَالَ كُلُّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ فَبَلَغَ الْأَوْسَاقَ الَّتِي يَجِبُ فِيهَا الزَّكَاةُ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ قَالَ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الصَّدَقَةَ فِي كُلِّ شَيْ‌ءٍ أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا ما کان فی الْخُضَرَ وَ الْبُقُولَ وَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ يَفْسُدُ مِنْ يَوْمِهِ.»

این هم این تعبیر.

یک روایت دیگری روایت ابی بصیر هست: «عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ» که مراد از ابراهیمی که علی بن حسن بن الفضال ازش نقل می‌کند ابراهیم بن هاشم است که در روایت چهارم باب که خواندیم هم آمده: «عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ فِي الْأَرُزِّ شَيْ‌ءٌ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمَدِينَةَ لَمْ تَكُنْ يَوْمَئِذٍ أَرْضَ أَرُزٍّ فَيُقَالَ فِيهِ وَ لَكِنَّهُ قَدْ جُعِلَ فِيهِ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَ عَامَّةُ خَرَاجِ الْعِرَاقِ مِنْهُ.»

این هم این روایت.

این روایت نکته‌ای درش هست که بعدا در موردش صحبت خواهیم کرد.

روایت بعدی که باز ازش استفاده می‌شود که در ارز و اینها زکات هست روایت محمد بن اسماعیل است. محمد بن یحیی، روایت هشتم باب، محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن اسماعیل قال قلت لابی الحسن علیه السلام ان لنا رطبة و اُرَّزَ [یا اُرزَّ] نمی‌دانم تلفظ صحیحش چی است، فما الذی علینا فیها فقال علیه السلام اما الرطب فلیس علیک فیها شیء. در رطبة، رطبة چی است؟ غیر رطب که شاید مراد همان کل شیء یفسد من یومه باشد، یعنی حبوباتی که

**شاگرد:** رَطْبَةٌ ضبط کرده. رَطْبَةً و

**استاد:** چی معنا کرده؟

**شاگرد:** رطبة نمی‌شود گذر آن چیزهایی که

**استاد:** همان می‌گویم احتمال می‌دهم مراد خضر و بقول و این چیزها باشد، چیزهایی که تازه مصرف می‌شود، حبوب رطبة آن خضر

**شاگرد:** یونجه هست

**استاد:** یونجه چیز کرده، خب.

«اما الرطبة فليس عليك فيها شي‌ء، و أما الأرز فما سقت السماء العشر و ما يسقى بالدلو فنصف العشر من كل ما كلت بالصماع أو قال وكيل بالمكيال»

حالا روایت‌هایی هم در باب‌های دیگری هست که اینجا در اشارات این باب وجود دارد. مشهور بین علما آمدند گفتند که جمع بین این روایات به این هست که خب روایاتی که دال بر عدم ثبوت زکات هست و عفو هست صریح هست در عدم ثبوت زکات، اما روایاتی که زکات را اثبات کرده آنها صریح نیست، ظاهر است، گفته علیه الزکاة، کلمۀ علیه حالا بعضی‌هایش خب ظهورش هم اینقدر قوی نیست، فیه الزکاة تعبیر کرده، عمده‌اش آن که ظهورش قوی‌تر است آنهایی که تعبیر علیها دارد و الا فیه الزکاة اینقدر ظهورش قوی در این که زکاة واجب باشد نیست، می‌تواند ناظر به این باشد که زکات درش ثابت است اما حالا واجب است یا واجب نیست خب این را یک بحث دیگر است. ولی علی ای تقدیر یک سری روایات با تعبیر علیک دارد، این فیه هم بگوییم ظاهرش وجوب هست، به قرینۀ روایات مصرّحۀ نافیۀ زکات ما از این روایاتی که ظاهر در ثبوت زکات هست رفع ید می‌کنیم و آنها را حمل به استحباب می‌کنیم. این مشهور اینجوری مشی کردند.

یک جمع دیگری جمعی بود که از یونس استفاده می‌شد که یونس اینها را جمع کرده به موسمی بودن، که اوّل زمان پیغمبر عفو بوده، بعدا عفو نبوده، خب عرض کردم این جمع یونس درست نیست روایت‌های زیادی ازش استفاده می‌شود که نه بعد از پیغمبر هم عفو هست، عفو فقط مربوط به زمان پیغمبر، اوائل آنها نیست. ولی اصل این که این جمع به استحباب صحیح هست یا صحیح نیست مرحوم صاحب حدائق این را قبول ندارد، صاحب حدائق یک تفکر اخباری‌گری که دارد می‌گوید نه این جمع جمع درستی نیست کأنّ باید یک روایتی ما داشته باشیم بر این که روایت را حمل به استحباب کرد، حمل به استحباب چون روایت ندارد نمی‌شود حمل به استحباب کرد، اینجوری ایشان مشی می‌کنند.

مرحوم آقای خویی به یک بیان دیگری کلام صاحب حدائق را به طور کلی در امثال مقام پذیرفته ولی یک ویژگی در مقام هست که آن را از امثالش جدا می‌کند. یک ضابطه‌ای مرحوم نایینی به عنوان ضابطۀ جمع عرفی ذکر کرده که بعد از آن مرحوم آقای خویی هم آن را پذیرفتند و مرحوم آقای صدر اینها خیلی مقتحج به این ضابطه هستند و آن را به عنوان کأنّ مهم‌ترین بحث اصولی که فکر اصولی به او رسیده تلقی می‌کنند و خیلی نسبت به این ضابطه معتنی هستند. آن ضابطه را اینجور می‌گویند، می‌گویند در این که ببینیم که دو تا روایت جمع عرفی دارند یا ندارند باید ببینیم که آیا، اگر این دو تا را کنار هم قرار بدهیم، دو تا روایتی که منفصل هستند اگر در فرض اتصال عرف یکی را قرینۀ بر دیگری قرار بدهد این جمع عرفی دارد، ولی اگر بر فرض اتصال روایت را تناقض صدر و ذیل ببینید، اینجا جمع عرفی ندارد و باید اینها را معارض تلقی کرد. و ایشان می‌فرماید این که یک روایت گفته فیه الزکاة، یک روایت دیگر لیس فیه الزکاة، اینها نفی و اثبات هستند، بین نفی و اثبات اگر در کلام واحد گفته شود تعارض فهمیده می‌شود و اینها بنابراین جمع ندارند. بعد ایشان می‌فرماید البته این به طور کلی درست است ولی اینجا یک روایت خاص وجود دارد، آن روایت خاص سبب می‌شود که ما آنجوری که همیشه مشی می‌کردیم مشی نکنیم. حالا آن بحث روایت خاص را بعدا صحبت می‌کنیم. اصل این ضابطه‌ای که ایشان تعیین کردند دو تا، یک صغری دارد یک کبری دارد. صغرایش این هست که نفی و اثبات اگر در کلام واحد باشند تناقض صدر و ذیل فهمیده می‌شود، کبرایش هم این هست که ضابطۀ جمع عرفی این هست که دو تا روایت را اگر متصل باشند، اگر سر از تعارض در آورد، تناقض صدر و ذیل در آورد، تعارض بین دو روایت مستقر است و باید به سائر جمع عرفی ندارند. ولی اگر بر فرض اتصال قرینیت داشتند در فرض انفصال جمع عرفی بین دو روایت برقرار هست. این هم کبریٰ.

به نظر می‌رسد هیچ یک از این دو تا تام نیست، همینطوری که حاج آقا اشاره فرمودند.

اما صغریٰ؛ خب ما روایاتی می‌بینیم که دقیقا آیات قرآن، روایاتی که بین نفی و اثبات جمع کرده، هیچ نوع تعارض صدر و ذیلی هم نیست، «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللّهَ رَمى»، «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»، هم رمیت را اطلاق کرده هم ما رمیتَ اطلاق کرده، هر دو را با هم آورده. «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ». یک تعبیر دیگر امیران و لیسا بامیرَیْن، بعضی روایات ما داریم امیران و لیسا بامیرَیْن، این هر دویش را تعبیر آورده

**شاگرد:** مثال‌ها مثال‌های ادبی استعاری است، یک مثال

**استاد:** ولو ادبی استعاری باشد، نفی و اثبات تناقض صدر و ذیل نیست. می‌تواند ادبی باشد، همین دیگر.

**شاگرد:** همین ما می‌گوییم ادبی

**استاد:** ما اینجا، از کجا می‌دانید ادبی نیست؟

**شاگرد:** لسان لسان تشبیه هست

**استاد:** کی گفته لسان تشبیه است، حالا صبر کنید.

**شاگرد:** نفی و اثبات یک چیز نیامده، نفی و اثبات در آن مثال رمی یک چیز نیامده

**استاد:** «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» دیگر

**شاگرد:** آن قبلی ظاهری است، این حقیقت است.

**استاد:** پس بنابراین این رمیت، کلمۀ ظاهری تویش داشت؟

**شاگرد:** توحید افعالی است آخر

**استاد:** داشتش؟ نداشت دیگر. معنی نفی و اثبات همین است دیگر، «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»، ما اینجا هم می‌گوید علیک الزکاة و لیس علیک الزکاة. علیک الزکاة یعنی به نحو استحبابی، و لیس علیک الزکاة به نحو وجوبی، اگر قرار است معنای مجازی بخواهید یعنی در واقع جمع بین دو تا تعبیر که یکی‌اش را بالأخره باید مجازی گفت دیگر، یکی‌اش را باید از آن معنای حقیقی‌اش منصرف شد دیگر. «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» هم همین جهت هست، می‌گوید که ولو به حسب نگاه ظاهربین شما رمی کردید، ولی اگر نگاه دقی داشته باشید، نه این نگاه ظاهری یعنی دو تا نگاه مختلف در یک روایت واحد گنجانده شده.

حالا یک چیزی در پرانتز اینجا من عرض بکنم، در آیۀ شریفۀ «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» گاهی اوقات این را شاهد می‌آورند بر بحث جمع، امر بین الامرین و بحث اینها، این آیه ربطی اصلا به آن بحث ندارد، در بحث امر بین الامرین بحث سر این نیست تمام افعال چه خوب، چه بد همۀ افعال را به خدا می‌خواهد نسبت بدهد، یعنی بحث امر بین الامرین این است که هر چی از بنده سر می‌زند این فعل خداست، هم فعل بنده است هم فعل خداست، بنابراین اگر بنده گناه هم بکند این گناه بگویید به خدا می‌شود نسبت داد، این به یک معنا، آن بحث جبر و اختیار فقط، این یک افعال خاصی است، بعضی افعال هست که اینقدر امدادهای غیبی درش زیاد هست کأنّه از شما سر نزده، نقش آدمی در بعضی موارد اینقدر کمرنگ هست که می‌شود نقش انسانی را ترک، تعبیری که مرحوم امام داشتند خرمشهر را خدا آزاد کرد از این سنخ‌هاست، همۀ اشیاء به یک معنا فعل خداوند هستند، نهایتا باید به خدا برگردد ولی بعضی چیزها هست که اینقدر غیر عادی است آنجا کأنّه دخالت مستقیم الهی با امدادهای غیبی هست، این بحث غیر از بحث جبر و اختیار است، این را توجه داشته باشید این اصلا احیانا در کلام خیلی از بزرگان هم در بحث جبر و اختیار وارد شده اشتباه است، حالا پرانتز بسته.

بنابراین نکته‌ای که هست آن این است که این که تصور شده که نفی و اثبات اگر در کلام واحد باشند سر از تناقض در می‌آورد این درست نیست، اما آن کبرای کلی، آن کبریٰ هم درست نیست، ببینید دو تا کلامی که صادر می‌شود فرض کنید ما می‌گوییم طلبه باید نماز شب بخواند، واجب است بر طلبه نماز شب خواندن، این واجب است در کجا تعبیر می‌شود؟ در جایی که یک درس اخلاقی هست می‌خواهد وسیلۀ تقرب طلبه را بیان کند، که طلبه باید خلاصه نماز شب بخواند. یک موقعی هست مقام، مقام بیان حکم فقهی است، می‌گوییم نماز شب واجب نیست، نماز شب بر پیغمبر واجب است ولی بر غیر پیغمبر واجب نیست، واجب نیست حتما نماز شب خوانده بشود. دوم یک موقف داریم، یک موقف در موقف امور اخلاقی، اگر می‌گوییم واجب است یعنی کسی اگر می‌خواهد اخلاق برتر داشته باشد، کسی که می‌خواهد تهذیب نفس داشته باشد این کار را بکند، حالا بفرمایید واجب شرطی است، یعنی شرط رسیدن به کمال این است، یا اینجوری تعبیر بکنید یا بگویید واجب اخلاقی است، که خیلی مهم نیست. ولی گاهی اوقات در مقام حکم فقهی است، خب ما گاهی اوقات جمع بین دو روایت، دو کلام را به این می‌کنیم که می‌گوییم تعدد موقف داشتند، در یک موقف در مقام بیان حکم فقهی بوده، گفته زکات، حکم فقهی الزامی بوده، گفته زکات واجب نیست. یک موقع در مقام بیان اعم از حکم فقهی الزامی و غیر الزامی، می‌خواهد بگوید اگر می‌خواهی زندگی‌ات رو به راه بشود زکات این را هم بده، استحبابیات را هم می‌خواهد بیان کند. تعدد موقف در دو کلام طبیعی است، ولی تعدد موقف در کلام واحد خیلی وقت‌ها صحیح نیست، این که یک کلام واحد هم در مقام بیان حکم فقهی باشد، هم در مقام بیان حکم اخلاقی باشد این نوعا عرف زیر بار نمی‌رود، وقتی دو تا کلام از هم جدا باشند خب این را می‌تواند، معنا می‌کند، آن در مقام بیان حکم اخلاقی بوده، گفته علیه، در مقام حکم فقهی بوده گفته لیس علیه. ولی چرا وقتی اینها در یک کلام واحد قرار می‌گیرند سر از تناقض در می‌آورند؟ به دلیل این که عرفا این کلام واحد یا در مقام بیان حکم فقهی است یا در مقام بیان حکم اخلاقی است، بخواهیم بگوییم قسمتی‌اش حکم اخلاقی است، قسمتی‌اش حکم فقهی است این نوعا چندان چیز نیست به اصطلاح، تعدد موقف در کلام واحد نوعا خلاف عرف است، بنابراین این که عرف جمع می‌کند عرف ابتداء دو تا کلام را که اوّل، اوّلاً و بالذات دیده می‌گوید هر دویشان اصل اوّلی این هست که، اوّلا و بالذات دیده می‌گوید هر دویشان اصل اوّلی این هست که مثلا شارع در مقام بیان حکم فقهی باشد، در مقام بیان حکم فقهی الزامی باشد، ولی این دو تا را که نگاه می‌کند کنار هم قرار می‌دهد می‌گوید دو تا روایت وارد شده این را قرینه قرار می‌دهد که آنجایی که علیه گفته در مقام حکم فقهی بوده طبق اصل اوّلیه، آنجایی که علیه گفته لیس علیه آنجا که گفته لیس علیه حکم فقهی بوده، و آنجایی که علیه گفته حکم فقهی نبوده، حکم اخلاقی بوده یا حکم فقهی اعم از الزام و استحباب را خواسته بیان کند. پس بنابراین در واقع جمع عرفی عرف چه کار می‌کند؟ عرف نسبت به دو تا کلامی که اصل اوّلی این بوده که هر دو حکم فقهی باشند و موقفشان واحد باشد جمع عرفی به تعدد موقف حمل می‌کند. این تعدد موقف اگر کلام واحد باشد عرف می‌گوید نه نمی‌شود، ولی کلام‌های متعدد را عرف جمع عرفی می‌کند. پس بنابراین این که ما همچین ضابطه‌ای را قائل باشیم این ضابطه، ضابطۀ صحیح نیست، عرف خیلی وقت‌ها جمع بین موارد مختلف را به تعدد موقف می‌کند. حالا آیا حتما در مورد این روایت باید این کار را کرد یا نباید کرد آن بحث دیگر است که حالا صحبت می‌کنیم، جمع‌های عرفی که در مورد این روایت ذکر کردند منحصر به این جمع نیست، جمع‌های دیگری هم اینجا ذکر شده که حالا آن جمع را اگر صحبت کردیم به این مطلب برسیم.

مرحوم آقای خویی اینجا می‌فرمایند ولو طبق قاعده‌ای که ما گفتیم اینجا جمع عرفی ندارد ولی یک روایت دیگر دارد به قرینۀ این روایت کأنّ ما می‌گوییم جمع عرفی دارد، به قرینۀ آن روایت، و آن روایت علی بن مهزیار هست، شبیه همین مطلب را هم مرحوم آقای خویی در بحث دیگری دارند، در بحث طهارت خمر، در بحث طهارت خمر ایشان می‌فرمایند که روایت‌های دال بر طهارت خمر با روایت‌های دال بر نجاست خمر ذاتا متعارض‌اند و جمع عرفی هم ندارند ولی همانجا یک روایت، به نظرم آنجا هم روایت علی بن مهزیار است، آنجا هم روایتش روایت علی بن مهزیار است، راوی‌اش. آنجا یک روایت دیگری وجود دارد که آن روایت باعث می‌شود که آن چیزهایی که ذاتا جمع عرفی نداشته باشند، جمع عرفی پیدا کنند، آن چیزی که ذاتا جمع عرفی، خب حالا من این روایت را می‌خوانم آن آدرس آن بحث طهارت خمر را هم در موسوعۀ آقای خویی، جلد ۳، صفحۀ ۸۵ تا ۸۷ هست، نمی‌دانم من بحث طهارت خمر را یک بار تابستان در مدرسه بحث کردم نمی‌دانم رسیدم این بحثش را، این روایتش را آنجا بحث کنم یا نرسیدم نمی‌دانم حالا اگر فراموش کردم که، چون بحث ما دیگر آن آخرهایش جمع کردیم بحث را که نمی‌رسیدیم روز آخر بود بحث کردم یا نه، اگر بحث کرده باشم بعضی بحث‌های مربوط به این بحث در آن بحث طهارت خمر هست. خب حالا من این روایتش را می‌خوانم بحثش باشد فردا. آن روایت روایت علی بن مهزیار هست قال قرأت فی کتابه، این باشد برای فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان